

شهر بلخ قانون فرهنگ

در عهد دقیقی بلخی

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت
 فرود آمد از تخت و بر بست رخت
 ببلخ گزین شد بران نوبهار
 که یزدان پرستان بدان روزگار
 مران جای را داشتندی چنان
 که مرمکه را تا زیان این زمان

(شاهنامه ۶۵/۱۶)

داستان کهنسال بلخ از آنجا آغاز میگردد که در وندیداد اوستا (فرگرد ۳) بنای نخستین واره Vara یعنی ورجمکرد، با شرحی که یما بنیاد یک مدنیت و حیات شهرنشینی را می نهد دیده می شود.

در اوستا این شهر بصفات بخدیم سریرا Sgrira یعنی بلخ زیبا ستوده شده (۱) و شهر درفش های بلند و در دری بلخ گزین و بلخ بامی (۲) و در عربی از طرف مسعودی بلخ الحساء (۳) نامیده شده است.

در سنسکریت هم Var واری بمعنی محوطه و جای وستی گاه هندوان و وارا Vara ربع یک شهر و صحن و مسکن طبقات مختلف و باغست. (۴)

واره تاریخی یما تحت حمایت گشتاسپ کانون دیانت و مبعث زردشت گردید، و یکی از فرزندان سه گانه زردشت که اورونت نره Urvatat-nara نامداشت، بتولیت این معبد منصوب گشت. (۵) شهر بخدی بعد از آن پایتخت حکمرانان و پرستشگاه دین زردشت و آئین بهی و نیکوئی بود، و اوستا را حضرت زردشت ازینجا انتشار داد و منشاء سه مبداء خیر ایزدی. پندار و گفتار و کردار خوب گردید، که اساس فرهنگ دیرین برین مبادی گذاشته شده.

آتش مقدس بقول دقیقی و فردوسی درین واره جمکرد بر افروخته شده و محراب یزدان پرستان بود و تمام قسمت داستانی تاریخ کشور ما بدین شهر گزین تعلق دارد، و در زیر توده های خاک آن، داستانهای تهذیب ها و فرهنگها و آئین های کهن و فرآورده های سودمند برگزیده انسانی نهفته است و مخصوصاً از زمانیکه آریائیان چادر نشین کوچی پاردریا برین مرکز پرستش یزدان و تمدن و شهر نشینی قدیم از شمال، تاخت و تازها داشتند، و مردم متدین یزدان پرست متمدن این شهر و این سرزمین با آنها پیکارها و آویزش ها و نبردهای دفاعی یا تهاجمی میکردند.

فردوسی در تتمه داستان لشکر کشی ارجاسپ گوید :

شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ
بکشند و شد روز ما تار و تلخ
وزانجا به نوش آذر اندر شدند
رد و هیر بد را همه سرزدند

ز خوششان بمرد آتش زردهشت
ندانم چرا هیرید را بکشت؟

این داستان به آویزش نخستین مردم بلخی با آریائیان کوچی تورانی و کشتن هیرید در وارهٔ بلخ اشارتی دارد، و ازینجاست که بخدی گزین و زیبا، کانون داستانهای مهیج و احیانا خوفناک و تاسف انگیز تاریخ داستانی ما میگردد، و بشر نمیداند که این بخدی زیبا، چندین قرن پرورشگاه تمدن و پندار و گفتار و کردار نیک بود؟ و داستانهای حکمرانان و پهلوانان و یزدان پرستان و آتش مقدسی که بطور سمبول یزدان پرستی در کانون وارهٔ جمکرد روشن بود، سینه بسینه بین مردم پاکدین بلخ منتقل شدی، و بقول فردوسی و داستان سرایان دیگر: "سراینده دهقان پیر یا موبد نژاد پهلوانی سخن یا پیر خراسان" و غیره از آن کهنه داستانها، حکایت ها و روایت ها داشتی.

آتش زردشتی قرنها در وارهٔ بخدی روشن ماند، و بلخ تختگاه حکمرانان و پهلوانان داستانی آریائی بود، و دورهٔ تمدن اوستا و کیش و آئین زردشت و آنچه بلخیان آنوقت در کشاورزی و شهرسازی و آئین آوری و ترویج صنائع و هنرها و عقاید و تمام مظاهر فرهنگی داشتند، همه آن بشکل داستانهای دلچسپ سینه بسینه انتقال یافت، تا خداینامه ها و شاهنامه ها و نامه های خسروان و سیرالملوک از آن تشکیل گردید، و در دورهٔ اسلامی مورد طبع آزمائی و حماسه سرائی شاعرانی چون مسعودی مروزی و ابوالموید بلخی و ابوعلی محمد بن احمد بلخی و دقیقی و فردوسی و غیره گردید.

در رسالهٔ شهرستان های ایران که یک کتاب جغرافی پهلوی است از بنای شارستان نوازک در بلخ بامر اسفندیار ذکر رفته (۶) و ازین هم بر می آید، که بلخ بعد از ویرانیهای متعدد بارها زندگی بازیافته و

مرکزی بوده که در آن داستانهای فرمانروایان و پهلوانان و حکمرانان زبردست وجود داشت و هم تمام خراسان که بلخ یکی از ارباع مهم آن بود پیدایشگاه و پرورشگاه این داستانها و فرهنگها بود و مردم قدیم این سرزمین پهلوانان مشترکی با اقوام آریائی هند و ایرانی داشتند مانند Yama در ویدا ییم Yima در اوستا واپتیه Aptya در ویدا و ائویه Athwya در اوستا.

و بدینطریق از آغاز خلقت گیومرث تا بعثت زردشت و بعد از آن روایاتی در اذهان مردم این سرزمین یعنی خراسان و مخصوصاً بلخ باقی بود که نخستین بار در اوستا مدون گردید، که مؤرخان یونانی حجم آن را در (۲۰) مجلد تا صد هزار بیت شمرده اند، و عمر آن تقریباً سه هزار سال پیش از ماست. (۷)

بلخ از نظر سوق الجیشی لشکریان متهاجم عرب در زمان اسلامی نیز اهمیت بسزا داشت زیرا سوقیات عظیم لشکری مسلمانان بر ماوراءالنهر ازین مرکز ادامه داشت و اغلب مردم بلخ بودائی بودند و مرکز دینی زردشتی واره اکنون بیک معبد بودائی نوه و یهاره (نوبهار) تبدیل شده بود، و هنگامیکه هیون تسنگ زائر چینی در (اپریل سنه ۶۳۰ م ... ۹ هـ ق) بلخ را دید این معبد بزرگ مربوط به مذهب کوچک بودائی بود، و هنگام فتوح عرب در عصر ماویه (رض) سنه (۴۲ هـ) (۶۶۳ م) تخریب شد که صدیر بودائی و سه هزار شمن (طلبه و زهاد) داشت. (۸) و مقر عسکری فاتحان عرب در بروقان دو فرسخی آن بود، که در حدود (۱۰۷ ق = ۷۲۵ م) اسد بن عبدالله واپس بلخ را معمور کرد و اسدآباد آنجا بنام اوست. (۹)

در عصر اسلامی باوجود تخریبات متعدد بلخ مرکزیت فرهنگی خود را از دست نداد و در خراسان و اینطرف مجرای آمو مرکز بزرگ

علوم اسلامی و تحقیقات دینی و منشای و پرورشگاه تفسیر و حدیث و فقه و تصوف و دیگر علوم اسلامی گردید، و بدینطور فرهنگی جامع و سودمند که ممزوجی لطیف از مزایای گذشته تاریخی بلخ و نوآوریهای فرهنگ اسلامی بود بوجود آورد که من آنرا "فرهنگ خراسانی گوئیم". مردم این سرزمین باوجود قبول دین اسلام و مزایای آن روایات کهن خود را فراموش نکردند و بلخ مرکزی بود که پرورشگاه زبان دری و نگهدار روایات گذشته و آمیزشگاه خوب فرهنگ خراسانی با فرهنگ اسلامی بود و باشهرهای بزرگ خراسان وسیع آنوقت مانند مرو و نساپور و هرات و سمرقند و بخارا و غیره روابط بسیار عمیق فرهنگی داشت و دقیقی بلخی درین زمان در بلخ زندگی میکرد و علاوه بر حفظ فرهنگ کهن کیش زردهشتی را نیز برگزیده بود، که در جمله چهار چیز گزیده خود آنرا هم یاد کرده است.

محیط فرهنگی بلخ از آغاز دوره اسلامی تا مدت (۶۰۰) سال آنقدر غنی بود که امثال منوچهری و شهید شاعر متکلم و بوشکور بلخی ناظم داستان آفرین نامه در (۳۳۳ ق) و محمد بن حسن معروفی و بدیع بن محمد و یوسف عروضی و صدها دانشمند و صوفی و فقیه درین شهر میزیسته اند، و ابوالقاسم متکلم کعبی بلخی (متوفی ۲۶۷ ق) صاحب مفاخر خراسان، ازینجا برآمد، و ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۵ - ۳۲۲ ق) اساس علوم بلدان و صور الاقالیم را با بسی از دانشهای فلسفه و سیاست و شرایع و ادیان درین شهر گذاشت، و محمد بن موسی حدادی بلخی بزم سخن سرائی عربی را هم درین شهر گرم داشت.

مؤلف مفاتیح العلوم ابو عبدالله بن احمد بن یوسف خوارزمی در بلخ زاده و پدرش در خراسان و بلخ پرورده شده بود، مؤلف جوامع العلوم شعیابن فریغون از تلامذ ابو زید بلخی و خودش هم

جوزجانی از آل فریغون بود و ما میدانیم که موکفی نامعلوم از همین جوزجان بلخ کتابی جغرافی بزرگان دری بنام حدود العالم در سنه (۳۷۲ هـ) تالیف کرده که طبع شده است.

این امثالها را برای آن آوردم که شارستان باستانی بلخ بعد از اسلام نیز گهوارهٔ دانش و فرهنگ بوده و یکی از فرزندان آردفروش این شهر دقیقی که امروز مورد تجلیل ماست بقول موکف چهار مقاله از گفتار خواجه عمید اسعد کدخدای دربار امیر ابوالمظفر چغانی :

تا دقیقی روی در نقاب خاک کشید کسی مثل او (فرخی) ندیده است" د (ص ۶۳)

در خراسان آنوقت چنانچه گفتیم بقایای بسا داستانهای کهن نزد دهقانان و موبدان سالخورده و پهلوی دانان محفوظ بود و از آنجمله بقول مسعودی کتاب سکی سران (یعنی سران سکه ها) و سگزبان بود. (۱۰)

در بلخ بسا کهن مردان دانا و راویان خوتای نامک یعنی خداینامه ها و داستانهای باستانی وجود داشته که مبداء روایات بسا از مؤرخان عجمی و عربی بوده اند. مانند ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر که بقول البیرونی گفتار خود را از روی سیر الملوکهای عربی و از آنجمله سیر الملوک محمد بن الجهم البرمکی و بهرام الهروی المجوسی ترتیب داده بود. (۱۱) و ازین جمله راویان و نویسندگان هر سره نفر خراسانی و بلخی بوده اند، که فرهنگ بلخ را مانند پاسبانان صالح نگهداری میکرده اند، این ابو علی شاعر بلخی شاید پیش از تالیف آثار الباقیه (۳۹۱ ق) میزیسته است.

ابوالموئید بلخی نیز از شاعران عهد سامانی و نخستین ناظم یوسف و زیخاست.

وی کتاب عظیمی بنام شاهنامه بزرگ پیش از (۳۵۲ ق) و هم کتاب کرشاسپ را به نثر دری نوشته، که مولفان مابعد مانند بلعمی و صاحب قابوسنامه و مجمله و غیره مطالبی را از او گرفته و صاحب تاریخ طبرستان کتاب او را "شاهنامه مؤیدی" نامیده است. (۱۲) و هم در حواشی تاریخ سیستان کتابی بنام عجائب البلدان بدو منسوبست (۱۳) که نسخه خطی آن پیش مرحوم ملک الشعراء بهار در تهران بود و درین کتاب برخی از مطالب کتاب کرشاسپ از شاهنامه مؤیدیست (۱۴) که او را چنین ستوده اند :

یکی بوالموید که از بلخ بود

بدانش همی خویشان را ستور

ناگفته نماند که شاهنامه مسعودی مروزی که در کتاب البدء و التاريخ تالیف مطهر بن طاهر مقدسی در (۳۵۵ ق) اقتباساتی از آن آمده و آنرا قصیده المحبره گفته (۱۵) یعنی منظومه مزین و ممتاز نیز متعلق به مردی بود که از روایات بلخی و خراسانی استفاده کرده است، و اسحاق خریمی سغدی شاعر عربی زبان شعوبی این مطلب را که خراسان و بلخ پاسبانان این مفاخر فرهنگی بوده در مطلع قصیده بایه خود گوید :

و نادیت من مرو و بلخ فوارساً

لهم حسب فی الاکرمین حسب

در داستانهای کهن سال یکی از کهنه کتابها ایاتکارزریران بود که آنرا یکی از منابع فرهنگ باستانی این سرزمین توان خواند متعلق به حدود (۵۰۰ م) دارای سه هزار کلمه که آنرا شاهنامه گشتاسپ هم گفته اند، و نویسنده مستشرق معروف فرانسوی درین اواخر ثابت کرد که نسخ موجود آن صورت مغشوش یک منظومه عهد اشکانیانست و خود از

یک منظومه قدیمتری تقلید شده است. (۱۶) که موضوع آن پیکارها بین باختریان و تورانیان بر موضوع آئین زردشت است که بین گشتاسپ و یزدان پرستان در مقابل ار جاسپ پادشاه خیونان (تورانیان) واقع شده اند.

موضوع منظومه هزار بیتی دقیقی (گشتاسپ نامه) هم همین پیکارها بوده ولی دقیقی بلخی پیش از فردوسی به نظم آن آغاز کرده بود و برای این کار یادگار زیران و شاهنامه منشور ابو منصور را هم در نظر داشت و این بازمانده فرهنگ کهنسال بلخ را در شعر دری زنده ساخت.

فردوسی که شهکار جاویدش تاکنون در دست ماست، این موارث فرهنگی و داستانی کهن را بزبان پارسی در سال سی تکمیل کرد وی هم دفتر پهلوان و نامه پهلوی یا نامه خسروان یعنی شاهنامه منشور ابو منصور را خوانده و هم از روایات کهن مردان سود برد، و آنرا شنید و در شاهنامه گنجانید. ولی دریغا و فسوسا که اکنون نسخه اصیل قابل اعتماد قدیم قبل از عصر مغل شاهنامه باقی نمانده و بنابراین شناختن اصیل از مجعول کاری صعب و تحمل فرسا و خواهان اوقات زمان دراز و این سوال در خور تحلیل علميست که چرا نسخه یی قدیم قبل از عصر مغل در دنیا باقی نماند؟ و از نسخه های خطی باقیمانده هم دو نسخه کاملاً موافق باهمدیگر نداریم؟

از متن منشور شاهنامه منصوری نیز جز مقدمه آن باقی نمانده و این کتاب بامر محمد بن عبدالرزاق سپه سالار خراسان در (۳۴۶ ق) از طرف ابو منصور معمري دستور او تالیف شد و از دهقانان و فرزاتگان و جهان دیدگان مانند: ماخ هروی پیر خراسان و یزدان داد پسرشاپور از سیستان و ماهوی خورشید پسر بهرام از نساپور و شادان پسر برزین از

طوس بیاورد و شاهنامه را از قول و روایت ایشان فراهم کرد. (۱۷) و هم :

"یکی پیر بد نامش آزاد سرو

که با احمد سهل بودی بمرو"

ازین پهلوان زاده داستانهای رستم شنید که بقول نولد که ادعای خویشی و نسبت با رستم داشت. (۱۸)

چنین گمان می‌رود : که فردوسی در سفریکه به پایتخت سامانیان بخارا برای تحقیق و شنیدن داستانهای باستانی و دیدن نسخهٔ ابو منصور نمود، با این اشخاص و هم دهقان چاچ و دهقان مرو و چندین تن دهقانان آموزگار و پر مایه و سخن سرایان سالخورد و پیران جهان دیدهٔ روشن روان ملاقاتها کرد، تو ازیشان مستقیماً داستانهای کهن را شنید، زیرا خودش تصریح میکند که :

یکی پیر بد مر زبان هری

پسندیده و دیده از هر دری

پیرسیدمش تا چه دارد بیاد؟

زهر مز که پنشست بر تخت داد

و باز گوید :

نگه کن که شادان بر زین چه گفت

بدان گه که بکشاد راز نهفت

و باز گوید :

چنین گفت فرزانه شاهوی پیر

زشاهوی پیر این سخن یاد گیر

یا اینکه :

یکی پیر بدنامش آزاد سرو

که با احمد سهل بودی بمر
 بگویم سخن آنچه زویافتم
 سخن را یک اندر دگر بافتم

فردوسی برای بدست آوردن متن دقیقی به پایتخت آل سامان

سفر کرد :

دل روشن من چو بر گشت از وی
 سوی تخت شاه جهان کرد وی
 که این نامه را دست پیش آورم
 ز دفتر بگفتار خویش آورم

چون بلخ کانون فرهنگ کهن و داستانهای آن دوران بود، بقول
 پروفیسور محمود شیرانی علیه الرحمه وی علاوه بر هرات و مرو و
 بخارا و بلخ هم سفر کرده و از موبد آنجا داستانهایی شنیده است درین
 عصر بقول فردوسی :

"زمانه سرائی پر از جنگ بود
 بچویندگان بر جهان تنگ بود"

ولی وی به بلخ هم خود را رسانید و داستان گرفتاری خسرو پرویز
 را از موبدی بلخی بدست آورد، خود گوید :

چنین یاد دارم ز موبد به بلخ
 به خسرو چو شد این جهان تار و تلخ

اگر چه این بیت شهنامه های متأخر نیامده ولی مرحوم پروفیسور
 شیرانی که مردی محقق بود آنرا از نسخه اقدم شاهنامه (۷۵۲ ق) نقل
 کرده است. (۱۹)

لشکریان فاتح عرب در حدود (۱۸ - ۲۲ ق) بقیادت احنف بن قیس
 تمیمی صفحات جنوب آمو را تا تخارستان کشودند (۲۰) و مردم بودائی

و بقایای زردشتی را مسلمان و معابد قدیم این سرزمین را بمساجد و معابد اسلامی تبدیل ساختند. و شهر بلخ را مرکز تبلیغ اسلام و پرورشگاه عقاید و علوم اسلامی گردانیدند و ما می بینیم که علوم اسلامی مانند تفسیر و حدیث و فقه و هم فکر تصوف و کلام و برخی از علوم عقلی در آن پرورده می شود، و این شهر را "قبة الاسلام" و یا بقول مؤلف فضایل بلخ "دارالفقاهه" یا "دارالاجتهاد" می نامند. بسا رجال بلخی از مراکز فقهی و علمی عرب در حجاز و کوفه و بصره و بغداد بانتقال علوم اسلامی بخراسان و بلخ پرداختند، ابو مطیع قاضی بلخ متوفای ۱۰۴ ق بخدمت امام ابو حنیفه پیوست و درباره او امام مالک گفتی :

"در بلخ قاضیست که قائم مقام انبیاست" (۲۱) و امام ابو یوسف قاضی بغداد اعلم اصحاب ابو حنیفه گفته بود : "لیس ماو اراء الجسر افقه من ابو مطیع البلخی" و یحیی بن اکثم قاضی بغداد و بصره (متوفای ۲۴۲ ق) درباره علمای بلخ گفتی : در هیچ شهری علما و فضلا دیده نشده که در بلخ. (۲۲)

تنها مردان دانش دوست فرهنگی بلخ در مدارس علمی اسلامی درس نمی خواندند بلکه زنان این شهر هم سفرهای علمی داشتند، چنانچه مهد علیه خاتون شیخ احمد خضرویه عارف بلخی ضیاع و عقار خود را به ۷۹ هزار درم بفروخت و در حدود (۲۳۰ ق) بطلب دانش بر آمد و بعد از ادای فریضة حج، روی به آموختن علم آورد و در جمیع علوم ماهر شد. (۲۳)

بدین نحو در تاریخ علوم اسلامی صدها عالم ماهر و گرانمایه بلخی را در طول شش قرن اول اسلامی می یابیم که حامل همان فرهنگ قدیم و سازندگان فرهنگ اسلامی + خراسانی بوده اند و "مدرسه"

تصوف بلخ هم کمال شهرت و وسعت داشت که شرح آن خود کتابی جداگانه میخواهد.

در جوامع بشری چنانچه فرهنگها و دانش ها بتدریج و بمرور زمان پرورده و افزوده می شود، همین طور بیک بار از بین نمیرود، آثار فرهنگها اگر ظاهراً مندرس و فرسوده می شود و یا از نظر ها ناپدید میگردد در ماتحت الشعور جوامع آن باقی می ماند.

بلخ در دوره اسلامی کانون دانش های اسلامی گردید، و اکثر مردم آن مسلمانان خالص حنفی المذهب و بمشرب عرفان و تصوف هم آمیخته و گرویده بودند، و فرهنگ خراسانی باتمام و کمال در انجا تسلط داشت. ولی در همین محیط و زمان نگهدارندگان فرهنگ کهن هم وجود داشته اند، و فردوسی برای شنیدن داستانهای کهنسال این فرهنگ چنانچه گفتیم ببلخ هم رفته بود.

آرد فروش زاده بلخی محمد بن احمد دقیقی که بعد از سال (۳۶۵ ق) مقتول گشت، پیش از فردوسی به نظم شاهنامه دست برده و هزار بیتی را در احوال گشتاسپ و ارجاسپ از روی یادگار زیران نظم کرده بود، و بقول فردوسی این داستانها شنوندگان واله و شوقمندان فراوان داشت :

چو از دفتر این داستانها بسی
همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده بدین داستان
همه بخردان نیز و هم راستان

: پس فردوسی با کمک قدرت طبع و استعدادیکه داشت کار او را ندیده نگرفت و با امانت شریفانه آن هزار بیت را در شاهنامه خویش جای داد و گوید :

جوانی بیامد کـشاده زبان
 سخن گفتن خوب و طبع روان
 بنظم آرم این نامه را گفت من
 ازو شادمان شد دل انـجمن
 یکایک ازو بخت برگشته شد
 بدست یکی بنده بر کشته شد
 برفت او و این نامه ناگفته ماند
 چنان بخت بیدار او خفته ماند

پس دقیقی یکی از بینان گذاران شاهنامه سرائی بلخ و آن پرورشگاه فرهنگ بود که فردوسی هم به "راهبری" او اعتراف کرده است :

گرفتم به گوینده بر آفرین
 که پیوند را راه داد اندرین
 اگر چه نه پیوست جز اندکی
 زبزم و ز رزم از هزاران یکی
 هم او بود گوینده را "راهبر"
 که بنشاند شاهی ابرگاه بر (۲۴)

ولی وی خلاق داستان سرائی در بحر تقارب نبود و سوابقی دارد. ما شهر دقیقی را پرورشگاه و نگاهدار فرهنگ کهن این سرزمین شمردیم ولی و احسرتا و فسوسا ! که اکنون نه ازان شهر خبری و اثری داریم و نه از آنچه شاهنامه سرایان قدیم نوشته بودند، چیزی باقی مانده، و هم آنچه فردوسی بکردار در شهوار سفته بود، بطور اصیل بما نمانده و آنچه در دست داریم و بارها طبع شده و یا صد ها نسخه خطی آن در هرجا موجود است، مخلوطیست کم ارج که عمر آن بزمان قبل از مغل نمیرسد. اشخاص بد ذوق فرومایه اندران اختلاطها و تصرفات

ناروا کرده اند و شاید بسا مطالب آنرا هم بنا بر تعصبی از بین برده باشند. همچنانکه برخی از اراجیف سست را بران افزوده اند ولی از آنچه بما رسیده این نکته بصراحت نمایان است که منشاء اکثر داستانهای اصل شاهنامه های قدیم و فردوسی و ملحقات آن همین بلاد و رجال افغانستان و خراسان بوده است، که دقیقی هم از همین محیط الهام گرفته بود و من عقیده دارم تا کسی بر لهجه های دری افغانستان و هم جغرافیای تاریخی و تاریخ سیاسی و فرهنگی و رجالی و مسائل بشرشناسی افغانستان مسلط نباشد نمیتواند به تصحیح این کهنه داستانها موفق آید. (۲۶)

ماخذ

۱. وندیداد، فرگرد ۱. و فرهنگ اوستا - ۱۱۰
۲. در جغرافیای موسی خورنی بهل بامیک و در یک رساله جغرافی پهلوی
بخل وامیک است ثعالبی بلخ بامین دارد (لطائف المعارف ۸۹)،
البیرونی گوید که نام قدیم بلخ بامیست (قانون باب ۱ مقاله ۵) در پینتو
بامی نام گل زیباییست که شاید در دشتهای بلخ میروید.
۳. مروج الذهب طبع قاهره
۴. قاموس هندی: جان. ب. پلینس، لندن ۱۸۸۴ م
۵. از حواشی دارمستتر بر اوستا ص ۲۱
۶. مارکوارت: فهرست پایتخت های مقامی ایرانشهر، طبع مسینا روم
۱۹۳۱
۷. مقدمه اوستا ترجمه دهارله او حماسه سرائی ۳۱
۸. مارکوارت: ایرانشهر ۹۰
۹. مجمل التواریخ و القصص ۱۹۴
۱۰. مروج الذهب ۱۱۸/۲ و این قرائت کلمه از کریستن سین است در کتاب
کیانیان ۱۴۳ طبع ۱۹۳۱ م
۱۱. آثار الباقیه ۹۹
۱۲. تقی زاده: کاوه ۱ سال ۲ ص ۶ و بیست مقاله قزوینی ۶/۲
۱۳. تاریخ سیستان ۲۱
۱۴. تاریخ سیستان ۳۵ مجله شرق اسفند ۱۳۰۹
۱۵. البدء و التاریخ ۱۷۳/۳
۱۶. بنوینست: یادگار زریران: مجله آسیائی شماره ۲۱۰ طبع پاریس
۱۹۳۲ ص ۲۴۵ - ۲۹۳
۱۷. مقدمه قدیم شاهنامه در هزاره فردوسی ۱۳۶ طبع تهران ۱۳۲۲ ش.
۱۸. تقی زاده: هزاره فردوسی ۶۰
۱۹. فردوسی پر چهار مقالی ۲۰ طبع دهلی ۱۹۴۲ م
۲۰. طبری ۲۴۴/۳، ابن اثیر ۱۶/۳

۲۱. فضایل بلخ ۱۷۷
۲۲. همين كتاب ۲۴
۲۳. فضایل بلخ ۲۷۲
۲۴. شاهنامه طبع مسكو ۱۳۶/۶
۲۵. فضایل بلخ ۲۷۲
۲۶. مجله آريانا، سال ۱۳۵۴ ش، شماره ۳، ص ۱-۱۳.